

وزنده درونده وزده شده و چون بزرگی که از جنات در سینه باشد و تر نالت  
از دور تر و دم از هر چه در نصیب و موکل بر سر نام **ع التاضايله** بالفتح از تنگ کردن  
سینه روی زمین را بر سر **صبه** بالفتح و قد بد نام روی و سکه آهن که بر کمانچه  
بین و صدوق زنده و آهن که بر سر **عجی** بالفتح و لکنی **عججه** بالفتح خواب بالفتح سستی  
در راهی و لغت نیز آمده و چاروی و به بلوغ آمده سنده و بالکس نوع از خوابیدن  
و به بلوغ نیست اضلاع و بختی من به بلوغ آمدن و بالفتح دفع جم بسیار خسته ملاک  
خانه که از خانه هر که برود نام **عجه** بالفتح و نشیمن **عجه** بالفتح جانشین  
**عجک** بالفتح یکبار زنده برین و بالفتح اگر برود دم خنده و بالفتح و دفع دوم بسیار خنده  
برودم **عجک** زن خنده دو دونه ای که وقت خنده برین ظاهر شود **عجانه** بالفتح بزرگ  
جند و سطر شدن **عجراه** بالفتح نام پستان **عجراعه** بالفتح خواری و زاری نمودن  
**عزیمه** طبعی که در سینه و بزرگی سینه و زده شده و سینه و باره از بینه و سینه دست  
کرده برای رستن **عزوه** بالفتح و شده در زاری که بر زاری آورده شود و از استماع لا  
دوستی گویند و هر که در راهزه و دیگر گویند و مان بسیار و گوشت زن انگشت تری و گوشت  
باطن لغت و پستان و چنان پستان و سخی حال دانه و یک شکلی بسیار و هر دو شکلی ا  
ضشان گویند و باره از مال بسیار و ستران **عزوه** بالفتح حاجت **عزراه** بالفتح  
خوگر شدن و عادت کردن **عزیه** بالفتح همان چیزی و زو مایه شدن **عظله** بالفتح  
بکشدند و در وضعه القرفش ریش کور و بالفتح سخی و شفقت و تکلی و قشر ریش  
**عظله** بالفتح سستی مایه و صیف بختی **عظله** بالفتح کینه **عظوه** موی جبهه و جمع  
کرده بر سر **عظوه** بالفتح بسیار و تمامی **عظله** بالکس نشیمن در خانه جوی و کمانچه و با  
**عظله** بالفتح که بهی **عظله** بلند بدلام چیزی که سنده **عظاه** بالفتح قوی بار و نو بی بلوغ  
شدن **عظای** بالکس بهی که بر جرحت بالای دارد و جند **عظوه** بالفتح ضا و سکه و سکه و سکه

الذوب

از عرب که از آن موخره گویند از آن که دست عمر بن العبد قری **عنه** بالکس نشیمن  
لون بخل نام خج قبله ایست **عنه** بالفتح بر که آب **عنه** بالکس و بالفتح شکلی  
و در ویسی و در حالی چنین جمع و متر است از سزا زان و در زمینی ست میان طایف  
و حین **عنه** بالکس میمانی آسمان ترو کس **عنه** بالفتح ضایع و هلاک شدن آرد  
و زمین که دروغ شود و بجز رست و حر است و سنده **عنه** بالفتح بکس بخت  
کردن چیزی **عنه** بالفتح آینه شین سخن محض آن و دست مایه آن کونان نشیمن  
لکس یکیش از کیه خنک و تریم **عنه** بالفتح افشاج جمع و افشاج اعلام خوا بهای بر  
یشتن که تپیش درست نامند **عنه** بالفتح و نشیمن **عنه** بالفتح و نشیمن **عنه** بالفتح  
بالفتح مایه پوست و علاج و مده است و بالکس یکدیگر مایه کردن **عنه** و  
**عنه** بالفتح ستر مایه که بوقت و سشدن و بار کردن و با کس **عنه** بالفتح  
شکلاتن و انداختن و آلودن **عنه** سخت **عنه** موصیفت **عنه** بالفتح خا و  
کند بوی و بختی من جهان علت آینه و علی سبت و دیگر **عنه** بالفتح هم در آن انواع جمع  
و میل کردن نیز از هفت و فزاج شدن **عنه** بالفتح و بختی من میل کردن و در آن  
**عنه** آواز لغت سب در وقت ویدن و سشدن اسب آواز لغت  
خود و نوعی از فشا اسب و کردیدن آتش و آفتاب گویند چیز اندک بغایت  
و با کس خاسته و بعضی لغت نیز خوانده اند **عنه** بالفتح مایه کس باج و موصیفت **عنه**  
بالفتح تابان و تک و آبی رنگ که تا کعبین و بدم ساق با باد و چیز بسیار **عنه** بالکس  
و شد بدعا آفتاب و در کشتی آن در زمین حرا گویند ندانسته باشد و آفتاب کس  
تا بد **عنه** بالفتح و در کردن و جمع کردن کواچی کسی و در کردن آن از خود و زنی  
درون و کور کردن برای ممت و بختی من مرد فاسد و مصلحت و در و کس در آن چارها  
**عنه** بالکس کس درون و بالفتح است نمود که قبله ملاک است در آسمان چهارم